
فصل چہارم

نقص مادرزادی

«به نظرت من آدم بدی هستم؟» جولی با تردید زیادی پرسید - تقریباً انگار واقعاً نمی خواست پاسخ را بشنود. من دانشجوی کالج بودم و در یک رستوران کار می کردم، و او همکارم بود. او عادت داشت تا همیشه از ایمان من انتقاد کند، حتی تا حد تمسخر.

چند شب قبل، هنگام تعطیلی، او مست به رستوران آمده بود. بعد از اینکه مشتری ها رستوران را ترک کردند، شروع کرد به فحش دادن، او به طرز شگفت آوری و با تمام توانی که در خود سراغ داشت، به ایمان من تمسخر ورزید - به معنای واقعی کلمه خدا را نفرین کرد و به من گفت که چقدر احمق هستم که به خداوند ایمان دارم. من با خونسردی کامل و بدون حتی پاسخ دادن به یک کلمه از همهء نفرین و فحشی که نثار من کرده بود، او را به حال خودش رها کردم.

فقط چند شب بعد، در جریان پاک کاری رستوران، در حالی که من جارو برقی را به طرف آشغال های کف رستوران هدایت می کردم، به سوی من آمد، مرا متوقف کرد تا از من بپرسد: «آیا از او دل خورم؟ آیا واقعاً او آدم بدی است؟...»

صادقانه بگویم، با تمام وجود و با تمام توانی که در خود سراغ داشتم، می خواستم بگویم: «آیا فکر می کنی می توانی خدای من را نفرین کنی، ایمانم را مسخره کنی، و فکر نکنی تو آدم بدی هستی؟»

لختی به فکر فرو رفتم. با خود گفتم: این ممکن است قضاوت آمیز، متکبرانه و حتی ریاکارانه باشد، اگر بگویم که او واقعاً آدم بدی است. این یک مکانیسم دفاع از خود بود، اما نه آن چیزی که او واقعاً نیاز به شنیدن داشت.

بیشتر مردم در اعماق قلب خود می خواهند باور کنند که خوب هستند - حتی به اندازه کافی خوب هستند تا ابدیت مطلوبی را به دست آورند. علاوه بر این، وقتی می خواهید به کسی در مورد بدی اش بگویید، پاسخ معمولی (برای هر یک از ما) دفاع از خود است. ما واقعاً می خواهیم باور کنیم که خیلی خوب هستیم.

با این حال، من هرگز کسی را ندیده ام که تا آنجا پیش برود که بگوید کامل است. جالب است نه؟ نمی گویم کامل هستیم، اما نمی خواهیم ما را بد خطاب کنند. به نوعی به عنوان انسان، ما این منطقه خاکستری دلخواه را ایجاد کرده ایم تا بر روی شخصیت مان هاله ای از ابهام را بیافکنیم.

این منطقهء خاکستری تقریباً وجدان همه را تسکین می دهد زیرا هر یک از ما خطوط و معیارهای خود را ترسیم می کنیم و همیشه کسی «بدتر از ما» وجود دارد که خود را با او مقایسه می کنیم. به طور کلی، تا زمانی که بتوانیم به کسی که بدتر از خودمان هستیم اشاره کنیم، استدلال می کنیم که «خیلی خوب» هستیم!

در آن لحظه در رستوران، جولی از من می خواست که بگویم: «هی، جولی، می دانم که تو ایرادهایی داری، اما نه، تو بد نیستی.» بالاخره با همهء ایراداتم، من کی هستم که از او انتقاد کنم، درست است؟

می توانم بگویم که سوال او بیش از یک نگرانی ظاهری بود. او واقعاً می خواست در قلبش بداند که من معتقدم او در کجای موضوع اعتقاد به خدا ایستاده است [قرار دارد].

میخواهید بدانید جواب من برای جولی چه بود؟ آنچه را که کتاب مقدس می گوید به او گفتم.

«جولی، فقط تو نیستی... همه بد هستند، من هم بد هستم.»

حالا، قبل از اینکه عصبانی شوید و این کتاب را در سطل زباله بیندازید، فقط یک دقیقه برای وضاحت این بخش از کلام خدا، با من بمانید.

اولین پاسخ او این بود: «لطفاً، به من موعظه نکن، می خواهم بدانم واقعاً چه فکر می کنی...»

با تمام صداقت گفتم: «جولی، ما همه بدیم. من بدم، تو بدی - هیچ کس کامل نیست!»

حالا، شما ممکن است خودتان را «خیلی بد» یا «واقعاً بد» ندانید - اما شما هم به خوبی من می دانید که کامل نیستید. پس خداوند این نقص را چگونه می بیند و ما را در کجای دید خود قرار می دهد؟ پیامدهای «نقص» ما در پرتو ابدیت چیست و پس از مرگ به کجا می رویم؟

اینها سوالات سنگینی هستند، اما کتاب مقدس به همه این سوال ها خیلی واضح پاسخ می دهد. این پیام چندان پنهان نیست، بلکه نادیده گرفته شده تا با برنامه های مذهبی سیستم های مذهبی جعلی مطابقت داشته باشد. وقتی کتاب مقدس را با تمام معنی و مفهومی که دارد، در نظر می گیرید، همان طور که خدا در نظر گرفته است، همه چیز جواب می یابد!

پس خدا چه می گوید؟ آیا ما واقعاً «همه بد» هستیم؟ ممکن است در حال حاضر در ذهن خود هنگام خواندن این موضوع از خود دفاع کنید. فراموش نکنید که خبرهای خوب هنوز در راه است، پس مایل باشید مکانیسم دفاع شخصی خود را ناامید کنید و با قلبی باز به سخنان خدا گوش دهید.

این چیزی است که او در مورد من و شما و تمام بشریت می گوید.

در رومیان 3:23 او می گوید، «زیرا همه گناه کرده اند و از جلال خدا کوتاه آمده اند.» و فقط چند آیه جلوتر خدا گفته است: «هیچ کسی عادل نیست، حتی یک نفر» (رومیان 3:10). به عبارت ساده، هیچ کس کامل نیست. همه ما در مقابل جلال خدا یا معیار کامل خدا کوتاه می آییم.

در حالی که ممکن است بتوانیم استدلال کنیم که بهتر از دیگری هستیم، اما همه ما آنقدر از کمال خدا فاصله داریم که مقایسه های کوچک ما بی معنی جلوه می کند.

برای وضاحت بیشتر، این موضوع را در قالب این مثال، می توان این طور وضاحت داد که: اگر خدا به ما دستور دهد به ماه بپریم چه؟ شما ممکن است بتوانید بالاتر از آنچه یک کودک پنج ساله می تواند، بپرید، اما در نهایت، همه ما از هدف خداوند که معیارش پریدن به فاصله ماه است، خیلی فاصله داریم، در حالی که از یک کودک پنج ساله، می توانیم بلندتر بپریم.

این همان چیزی است که خدا می گوید. ما «از جلال خدا کوتاه می آییم.» همه ما آنقدر کوتاه می آییم که تفاوت جزئی بین خوبی شما و خوبی (یا بدی) دیگران در نظر خدا اهمیتی ندارد.

به زبان ساده، خداوند به نسل بشر می گوید: «شما مشکل دارید. گناه می کنید. شما ناقص هستید. شما از جلال من کوتاه می آیید. شما گناهکار هستید.»

در فصل بعدی، متوجه خواهیم شد که چرا این چنین مشکلی وجود دارد، اما ابتدا باید بپذیریم که رابطه ای انسان با خدا، به دلیل [گناه نخستین]⁶ دچار اشکال شد و این مشکل همانگونه، نسل اندر نسل به انسان ها منتقل می شود و نمی توان از وجود مشکل بین رابطه ای خداوند با انسان، چشم پوشید. برای برخی افراد، پذیرفتن موجودیت این اشکال در رابطه، یک مانع واقعاً بزرگ است.

⁶ نخستین گناه را که گناه نا فرمانی از خداوند بود، آدم و حوا مرتکب شدند

استدلال می کنیم: «من آدم بدی نیستم». مقایسه، مقایسه ما با شخص دیگری نیست. معیار خدا از ما بالاتر است. او از کمال خود استفاده می کند - جلال و معیارهای او ملاک این مقایسه است و نه معیار های بی ارزش انسان. مهم نیست که چقدر خوب فکر می کنیم در مقایسه با معیار خدا، خیلی بد هستیم.

اگر استاندارد یک تور بسکتبال سه متر است و می توانید آنقدر بالا بپرید که آن را لمس کنید، پس شما احتمالاً یک بسکتبالر خوبی هستید. اما اگر معیار ماه باشد و شما فقط 3 متر بپرید، اصلاً اهل پرش نیستید.

«چه کسی می تواند به ماه بپرد؟» پاسخ حتمن این است که: «این غیرممکن است!»

دقیقاً! غیر ممکن است.

می توانم تصور کنم که دارید فکر می کنید، «آیا می گوئید که خدا ما را به انجام یک امر ناممکن فرا می خواند؟ یک استاندارد خیلی بلندتر از ظرفیت های مان؟ انجام یک کار غیرممکن؟»

بله، این کاری است که او طبق کلام خود انجام می دهد. او ما را با یک استاندارد کامل داوری می کند. چرا او ما را با یک استاندارد کامل می آزماید در حالی که می داند که رسیدن به آن معیار برای ما غیرممکن است؟

تنها یک نتیجه وجود دارد. برای اینکه به ما کمک کند متوجه شویم که این موضوع را نمی شود با انجام اعمال خوب و اجرای لیستی از کارهای خوب حل کرد، بلکه این موضوع را باید در قالب ارتباط با خدا و آن کلمه کلیدی [انجام شد، پرداخت شد] جستجو و حل کنیم. مهم این نیست که به اندازه کافی بلند بپریم، بلکه اعتراف به این است که نمی توانیم به اندازه کافی بالا بپریم و سپس به کسی قدرتمندتر از خودمان اعتماد کنیم تا ما را به اندازه کافی بلند کند! و او هیچ کسی نمی تواند باشد جز عیسای مسیح!

بیا ببینیم تصور کنیم که خدا به معنای واقعی کلمه از ما خواسته که برای ورود به بهشت، معیارش پریدن تا به ماه است. آیا شما کوشش خواهید کرد تا خود را آزمایش کنید؟ آیا ناامید می شوید یا معجزه می خواهید؟ مطمئناً، شما بلافاصله به این نتیجه می رسید که نمی توانید به ماه بپرید.

این همان نکته کلیدی کتاب مقدس است که خدا می گوید: «در دنیا مرد عادل وجود ندارد که هرچه می کند درست باشد و هرگز از او خطایی سر نزنند.» (جامعه 7:20). او می گوید که گناه و نقص ما حتی کارهای خوب ما را در نظر او بی معنی می کند زیرا گناهان ما به معنای واقعی کلمه ما را از او دور می کند. «همه ما گناهکاریم؛ حتی کارهای خوب ما نیز تمام به گناه آلوده است. گناهان مان، ما را مانند برگهای پاییزی خشک کرده، و خطاهای ما همچون باد مارا با خود می برد و پراکنده می سازد.» (اشعیا 64:6). خدا می خواهد ما این نتیجه را بپذیریم که خودمان نمی توانیم به واسطه اعمال نیک [به ذم خود] که انجام می دهیم، به او برسیم!

خدا می گوید، بین ما فاصله زیادی وجود دارد - فاصله که توسط نقص های ما ایجاد شده است. و همانطور که قبلاً به این نتیجه رسیدیم، انجام کارهای خوب این شکاف را از بین نمی برد. انسان خوب بودن، بدی ها را نفی نمی کند یا به هیچ وجه گناهی را که مرتکب شده ایم خنثی نمی کند.

خدا به گونه خیلی واضح در سوره مزور 51:5 به ما می گوید که ما به معنای واقعی کلمه ناقص به دنیا آمديم، «من از بدو تولد گناهکار بوده ام، بلکه، از لحظه که نطفه من در رحم مادرم بسته شد آلوده به گناه بوده ام.» به عبارت دیگر، از لحظه شما در رحم مادر تان انعقاد یافته اید، گناه نیز با شما منعقد شده است. این بدان معنی است که انسان به گونه ژنیتیک، آلوده به گناه است. این فقط یک مشکل عملکرد یا یک مشکل رفتاری نیست، مشکل [بودن و هست شدن انسان است. با هست شدن شما، گناه نیز در شما شکل می گیرد].

من سعادتمندم که سه فرزند دارم. شاید باورش برای شما سخت باشد، اما من عمداً به هیچ یک از آنها گناه را یاد ندادم. با این حال، قبل از اینکه حتی بتوانند صحبت کنند یا راه بروند، ممکن است خودخواه بوده باشند. مدت کوتاهی پس از آن، آنها می توانستند نافرمانی کنند، نگرش بدی از خود نشان دهند و عصبانیت کنند. فقط چند سال از عمرشان می گذشت که

توانایی بالقوه دروغ گفتن نیز به موارد ذکر شده اضافه گردید. بعد از رشد و نمای کافی، آنها دیگر می توانند دعا کنند، بحث کنند و حتی به دیگران صدمه بزنند. اگر ما به آنها گناه را یاد ندادیم، این همه گناه از کجا آمده است؟

پاسخ را می توان در رومیان 5:12 جستجو کرد، «وقتی آدم نافرمانی کرد، گناه وارد دنیا شد. گناه آدم، مرگ را به همراه آورد، و به این ترتیب، مرگ گریبان گیر همگان گردید، چرا که همه گناه کردند.» به زبان ساده، گناه در فطرت هر انسانی وجود دارد، در هر مرد و زن روی این سیاره. گناه در خط و خون معنوی ما جریان دارد. از گهواره، هر یک از ما تمایل طبیعی به انجام اشتباه داریم. اما باید درک کنید، این چیزی بیش از «اشتباه کردن» است. اگر مشکل رفتاری بود با رفتار خوب، اصلاح می شد. اما خداوند به وضوح می گوید رفتار خوب نمی تواند این مشکل را اصلاح کند. این یک حالت هستی است. گناه در ماست، مثل یک بیماری کشنده. از آنجایی که آدم و حوا، [اولین مرد و زن]، گناه را انتخاب کردند، به معنای واقعی کلمه، گناه مبدل به نقص مادرزادی معنوی ما شد.

بله، دوست داشته باشید یا نه، از نظر روحی معیوب به دنیا آمدید. شما با یک نقص مادرزادی روحانی عظیم به دنیا آمده اید که شما را در مقابل خدا ناقص می سازد و شما را از او جدا می کند. او این را در افسسیان 2:1 می گوید: «روزگاری شما به علت سرکشی و گناهان تان، مرده بودید.»

ما بعداً به این آیه باز خواهیم گشت، اما به قسمت آخر این آیه دقت کنید – [ما در خطاها و گناهان خود مرده بودیم]. به یاد داشته باشید که کلمه مرگ در لغت به معنای «جدایی» است. من و شما به طور طبیعی از خدا جدا شده ایم -- به خاطر گناهکاری خود، نزد خدا مرده ایم.

می دانم که این چیزی نیست که روانشناسی پاپ و سایر سیستم های مذهبی جعلی در مورد خودتان به شما می گوید. این چیزی نیست که می خواهید بشنوید، اما آیا ناقص بودن خود را انکار می کنید؟ آیا می توانید این واقعیت را بپذیرید که کوتاهی می کنید و نقص روحی شما باعث ایجاد فاصله عمیق بین شما و خالق تان شده است؟

این یک خبر بسیار بد به نظر می رسد، اما گاهی اوقات قبل از اینکه بتوانید خبرهای خوب را دریابید، باید اخبار بد را بپذیرید!

شاید بتوان این خبر بد را این گونه در قالب مثالی در زندگی روزمره تشریح داد. مثلاً: اگر شما مبتلا به یک نوع سرطان قابل درمان شوید چه؟ آیا می خواهید خبر بد را بدانید تا پزشک شما بتواند خبر خوب را به شما بدهد؟ آیا نمی خواهید بشنوید، «شما سرطان گرفته اید... اما... ما می توانیم شما را درمان کنیم!؟» خوب، قبل از اینکه بتوانید درمان خدا را درک کنید، باید تشخیص را بپذیرید. تشخیص خدا ساده است.

«شما از نظر روحی معیوب به دنیا آمده اید و نمی توانید به استاندارد کامل خدا را برسید. باید کاری فراطبیعی انجام بدهید تا شما را قادر به بازگرداندن به خدا و زندگی ابدی نماید.» در عالم امکان، نمی توان با ظرفیت های موجود انسان، از عهده چنین چالشی پیروز بدر شد، اینجاست که نوبت به آن خبر خوش خداوند می رسد! پذیرفتن عیسای مسیح، من حیث ناجی و یگانه راه برطرف کردن این چالش و رسیدن دوباره به خداوند است.